شیخ ابراهیم مجتهد کاسگرمحله‌ای

یار قدیمی میرزا کوچک خان

نیما ارزانی

تنکابن از دیرباز مهد پرورش علما و بزرگانی بوده است که از تخت فولاد اصفهان تا وادی‌السلام نجف، آرامگاه این بزرگان و نام‌آوران ملجأ و پناه مؤمنین بوده است. متأسفانه حجم زیاد علمای این منطقه باعث شده که بسیاری از آنها از قلم‌فرسایی مورخین و نویسندگان جا بمانند و در تاریخ به ذکر شخصیت‌های طرازاولشان اکتفا شود. یکی از علمای این خطه که در غربت بی‌اطلاعی از آن هستیم، مرحوم شیخ ابراهیم مجتهد کاسگرمحله‌ای، متولد ۱۲۵۵ خورشیدی در روستای کاسگرمحله تنکابن، امام جماعت و بنیان‌گذار حوزه علمیه در آن روستا بوده است. این مرد پارسا تا سال ۱۳۱۳ خورشیدی که رحل سفر می‌بندد، به تدریس و ارشاد مردم کاسگرمحله تنکابن مشغول بود.

پدر وی آقابزرگ کاسگرمحله‌ای نام داشت و از آن جایی که در قدیم لقب آقابزرگ به پسر ارشد و باسواد منزل اطلاق می‌شد؛ بنابراین می‌توان فهمید که شیخ ابراهیم پدری باسواد داشته است و چند سال ابتدایی زندگی خویش را تحت تربیت ایشان به خواندن و نوشتن پرداخته است. وی در سال‌های ۱۲۶۲ تا ۱۲۶۵ آموختن حروف و ابجد را از پدر شروع کرده و با توجه به اینکه پسران روستایی تا ۱۵سالگی می‌توانستند وارد حوزه‌های علمیه قدیم یا مکتب‌خانه شوند، شیخ ابراهیم نیز با توجه به اینکه نزدیک‌ترین حوزه به محل زندگی وی، در لزربن بود، در سال ۱۲۷۰ به تأکید پدر وارد حوزه علمیه رحمتیه آن روستا می‌شود و دو سال تحت سرپرستی و ارشادات مرحوم ملامحمدرحیم خلعتبری تنکابنی(۱۲۷۲-۱۲۳۰)، داماد علامه تنکابنی صاحب کتاب شریف قصص العلما در حوزه رحمتیه جامع المقدمات و ادبیات عرب را فرامی‌گیرد. از دیگر اعضای خانواده شیخ ابراهیم اطلاعات دقیقی در دست نیست.

در سال ۱۲۷۲ با فوت ملامحمدرحیم وی تا سال ۱۲۷۶ تحت نظر شیخ نورالدین خلعتبری (۱۳۱۴-۱۲۵۳) پسر ارشد ملامحمدرحیم که تولیت مدرسه لزربن را بعد از فوت پدر برعهده داشت، تحت آموزش استادان آن حوزه قرار می‌گیرد و در این دوران با ملا علی یونسی، میرزا یحیی تنکابنی، میرزا ابراهیم تنکابنی، شیخ جعفر تنکابنی، دکتر اسماعیل خلعتبری، میرزا نبی شیخ‌الاسلامی و سید حائری هم‌درس شده و بین آنها رفاقتی ایجاد می‌شود که این آشنایی موجب رشد و پیشرفت شایانی در مسیر زندگی آینده شیخ ابراهیم می‌شود. در اینجا باید اضافه کنم که شیخ نورالدین دو سال از شیخ ابراهیم بزرگ‌تر است اما چون نورالدین از کودکی تحت تعالیم پدر بوده، بنابراین از ۱۳سالگی عازم نجف شد، درحالی‌که شیخ ابراهیم در حدود ۲۰سالگی مهیای سفر به نجف شد، همین امر سبب می‌شود که شیخ نورالدین نزدیک به یک دهه از دیگر طلاب هم‌دوره خویش در حوزه رحمتیه لزربن، جلوتر بوده و توانست سریع بعد از فوت پدر تولیت و زمام امور حوزه را به دست بگیرد.

در سال ۱۲۷۶ شیخ ابراهیم به سمت قزوین که مهد علم و فقاهت آن دوران بوده است و اکثر گیلانی‌ها و شمالی‌ها به آن خطه برای ادامه تحصیل می‌رفتند، رخت سفر می‌بندد و عازم مدرسه صالحیه می‌شود. در چهار سال ۱۲۷۷ تا ۱۲۸۱ شیخ ابراهیم با میرزا کوچک‌خان جنگلی (یونس استادسرایی ۱۲۵۷-۱۳۰۰) آشنا و با وی هم‌بحث می‌شود، هم‌بحثی شیخ ابراهیم با میرزا کوچک‌خان باعث شده بود که بین این دو فرد انس و الفت خاصی شکل بگیرد تا جایی که جدایی چندین‌ساله بین آنها، خللی ایجاد نکرد و اوج این محبت را می‌توان در واقعه تاریخی که به سال ۱۲۹۷ بین منطقه رودسر و تنکابن جنگی محلی درگرفته بود که موجب شکست قوای تنکابنی شد، مشاهده کرد؛ در آن سال پس از فروکش‌کردن جریان این نزاع و باخبرشدن شیخ ابراهیم از حمله مجدد رودسری‌ها به تنکابن، وی در نامه‌ای به میرزا کوچک‌خان درخواست می‌کند تا از حمله مجدد رودسری‌ها به تنکابن جلوگیری نماید تا بیش از این شاهد خون‌ریزی و تلفات مردمی نباشند. این نامه با استقبال میرزا کوچک‌خان روبه‌رو شد و رودسری‌ها از حمله مجدد به تنکابن منصرف شدند. در کتاب تاریخ تنکابن به قلم استاد یوسفی‌نیا، این مطلب اشاره شده است اما متأسفانه متن نامه شیخ به میرزا موجود نیست.

همچنین شیخ ابراهیم در آن دوره با اشرف‌الدین حسینی‌گیلانی ملقب به «نسیم شمال»- نوه شهید ثالث و فرزند امام جمعه وقت قزوین- و سید موسی زرآبادی (۱۲۵۶-۱۳۱۳) عالم و عارف نامی قزوین در علوم دینی، هم‌درس می‌شوند و از محضر ملا علی طارمی و ملا علی اکبر ایزدهی سیادهنی (۱۲۲۴-۱۳۰۰) بهره می‌گیرند، هرچند شیخ ابراهیم در سال‌های آخر حیات شیخ اسحاق برغانی -تولیت وقت مدرسه صالحیه قزوین و فرزند کوچک شهید ثالث- را درک و پس از آن به توصیه دوستان چند سال قبل از میرزا کوچک خان به مدرسه محمودیه تهران می‌رود و تحت تعلیم شیخ عبدالنبی نوری فقه، اصول و فلسفه و سید محمد حسینی تنکابنی (۱۳۱۹-۱۲۳۷) فقیه اصولی و صاحب «ایضاح الفرائد» سطوح عالی را فرا می‌گیرد. هوش سرشار و استعداد عجیب این روستازاده تنکابنی موجب می‌شود که نوری، او را به رفتن به عراق ترغیب نماید و سال ۱۲۸۳ شیخ ابراهیم به سمت نجف حرکت کند. از آنجایی که در نجف، مرسوم بوده گیلانی‌ها به مدرسه قزوینی‌ها جهت تحصیل و حجره‌نشینی می‌رفتند، لذا وی نیز در آنجا ساکن و همانند مابقی همشهری‌های خویش، پای درس آخوند خراسانی و سید کاظم طباطبایی حاضر شد.

هرچند توصیه‌نامه شیخ نورالدین خلعتبری که خود از شاگردان مهم صاحب عروه بوده و سید محمد تنکابنی که حائز حکم اجتهاد از آخوند خراسانی شده و عبدالنبی نوری شاگرد شیخ انصاری که از استادان شیخ ابراهیم در تهران بوده‌اند، همگی سهم مهمی برای ادامه تحصیل ایشان در نجف و بهره‌مندی از درس علما و بزرگان آن خطه داشته است.

او تا سال ۱۲۹۴ خورشیدی از محضر آخوند خراسانی استفاده کرده و از خرمن دانش این اسطوره فقاهت بهره می‌برد و در این سال‌ها با سید ابوالقاسم کاشانی آشنا و هم‌درس می‌شود. ایشان همچنین از سال ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۴ نیز از نفس گرم صاحب جواهر، بهره برده و با اتمام دروس حوزوی خویش، تصمیم به مراجعت وطن می‌گیرد و در سال ۱۲۹۵ به زادگاه خویش وارد می‌شود. کربلایی محمد نسیم محله‌ای (بعدا فرزندانش با فامیلی ستوده معروف شدند) در سال ۱۲۹۶ یکی از فرزندان دختر خویش شهربانو ستوده را به عقد شیخ ابراهیم درمی‌آورد و ماحصل این ازدواج ۱۷ساله می‌شود هفت فرزند به نام‌های صغری، فاطمه، هاجر، مریم، علی، حسن و حسین.

آقای حسین مجتهدی از قول مادرش این‌چنین نقل می‌کند: مادرم خیلی ناراحت بود که خداوند به او چهار دختر داده؛ چراکه علاقه زیادی به داشتن فرزند ذکور داشت و از بابت نداشتن پسر، بی‌تابی می‌کرد. روزی شیخ به ایشان عرض کرد: «والده صغری!- در تنکابن قدیم مرسوم بوده شوهر، همسر را با نام فرزند بزرگ صدا می‌کرد- ناراحت نباش خداوند به ما سه پسر می‌دهد به نام‌های علی، حسن و حسین؛ و شما هیچ ناراحت نباشید؛ زیرا در زندگی سختی نمی‌بینید و به کسی هم محتاج نمی‌شوید. این خداست که به ما و شما روزی می‌دهد». این جمله آرامشی به دل شهربانو ستوده انداخت که تا پایان زندگی خویش مکرر این خاطره را از همسرش نقل می‌کرد.

شیخ در سال ۱۲۹۵ حوزه علمیه کاسگرمحله را در کنار مسجد این روستا بنیان می‌نهد و تا سال ۱۳۱۳ قریب به ۱۸ سال در آن حوزه به تدریس علوم دینی مشغول بوده و روستاییان از نفس گرم او بهره می‌گیرند.

در سال‌هایی که شیخ ابراهیم در نجف مشغول به تحصیل بود، سیدحسن مدرس و ابوالقاسم کاشانی نیز در درس آخوند خراسانی حضور داشتند و با توجه به قرائن موجود در احوالات هر سه این بزرگان، فصل مشترکشان، مشروطه‌خواهی بود و این سبکی بود که این شاگردان همگی از استادشان فرا گرفته‌اند و این نشان از آن دارد که آنها در نجف، با هم هم‌کلام و هم‌بحث بودند؛ بنابراین در کتاب قیام خرم‌آباد تنکابن برای نجات مشروطیت به قلم محمدعلی مرتجایی صفحه ۴۵، جدا از اینکه نام شیخ ابراهیم در زمره شاگردان آخوند خراسانی آورده شده است، تأکید می‌شود که او از روحانیون فعال در عرصه مشروطه‌خواهی تنکابن بوده است که این سند، گویای همفکری شاگردان آخوند با یکدیگر و ارتباطشان پس از بازگشت از نجف به ایران است.

حاجی میرزا یحیی با شیخ ابراهیم، هر دو مقدمات را با هم از حوزه رحمتیه لزربن شروع کرده و به اتفاق عازم نجف می‌شوند که در آن سال‌ها نیز با کاشانی و مدرس هم‌دوره بوده‌اند و نظر به اینکه اسناد مکاتبات حاجی میرزا یحیی تنکابنی با ابوالقاسم کاشانی و سیدحسن مدرس موجود بوده؛ بنابراین مشخص است که این بزرگواران پس از بازگشت به ایران، در بحث مشروطیت با هم کماکان ارتباط داشته و هرکدام به سهم خویش، کمک شایانی به پیشبرد جمهوریت در کشور ایفا می‌کنند.

با شروع سلطنت پهلوی اول و تشکیل دستگاه عدلیه و انسجام امور قضائی، با هدف کاهش قدرت روحانیت در کشور، دادگاه‌های بدایت و استیناف در شهرستان‌ها شکل می‌گیرد و از سال ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۳ محمدعلی فروغی (۱۳۲۱-۱۲۵۶) ـ شاگرد ویژه میرزا محمدطاهر تنکابنی ـ مسئولیت دیوان عالی قضائی کشور و تصویب و تهیه مواد قانونی را عهده‌دار می‌شود.

در آن زمان رویکرد خوبی نسبت به برادران شیخ نورالدین و حاجی میرزا یحیی در تنکابن وجود نداشت؛ میرزا طاهر تنکابنی نیز حاجی میرزا یحیی (فرزند ملامحمدرحیم) را به‌خوبی می‌شناخت و با توجه به شناختی که از ملامحمدرحیم خلعتبری تنکابنی ـ به واسطه شاگردی او از استادش میرزا ابوالحسن جلوه در تهران ـ داشت، قاضی‌القضاتی تنکابن را در شأن شیخ نورالدین خلعتبری می‌دانست؛ اما این جریان در حالی است که با توجه به سابقه نهضت جنگلِ شیخ نورالدین، او می‌دانست که رضا شاه زیر بار صدور حکم تصدی برای خاندان خلعتبری نمی‌رود؛ پس می‌بینیم که ایشان قاضی‌القضاتی را در شأن خود نمی‌داند و از سویی حاجی میرزا یحیی نیز در آن زمان، مدیر حوزه‌های علمیه محال ثلاث تنکابن بود و همچنین ملاعلی تارک محله (۱۲۹۸-۱۲۵۵) نیز از ملا محمد اشرفی مازندرانی (۱۲۷۶-۱۱۸۴) پروانه قضاوت داشت.

همچنین میرزا محمد طاهر و شیخ نورالدین خلعتبری، هر دو در درس مرحوم ابوالحسن جلوه، در تهران با یکدیگر آشنا بودند و از این طریق، فروغی با تنکابنی‌ها هم آشنایی داشت؛ بنابراین با توجه به شناخت کامل عبدالحسین تیمورتاش (۱۳۱۲-۱۲۶۰) از شیخ نورالدین و حاجی میرزا یحیی و با توجه به اینکه علی‌اکبر داور (وزیر وقت دادگستری) هم ارتباط نزدیکی با میرزا محمدطاهر تنکابنی از قضات عالی‌رتبه دادگستری (که در سال ۱۳۰۹، مستشار عالی دیوان عالی شد) داشت، به توصیه این دو برادر تنکابنی و دخالت محمدعلی فروغی، حکم تمییز احکام برای شیخ ابراهیم صادر می‌شود؛ بنابراین شیخ نورالدین که مرد سیاست بوده، پیشنهادِ شاگرد قدیمی خویش (شیخ ابراهیم کاسگرمحله‌ای) را از طریق دوستِ و هم‌درس قدیمی‌اش (حاج میرزا محمدطاهر تنکابنی) به فروغی می‌دهد و به این طریق تمییز احکام و ریاست دادگاه بدایه و استیناف تنکابن، از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۳ به دست شیخ ابراهیم کاسگرمحله‌ای محول می‌شود. با این حرکت، شیخ نورالدین توانست کماکان قدرت خویش در منطقه تنکابن را نیز تحکیم بخشد.

شیخ ابراهیم در طول دوران ۲۰ساله تحصیل خویش، در حوزه‌های علمیه ایران و عراق توانست به درجه‌ای از علم و فقاهت برسد که عنوان مجتهد را با خود همراه کند. امروزه فرزندان او با فامیلی مجتهدی شناخته می‌شوند. او در سال ۱۲۸۵ خورشیدی یعنی در ۳۰سالگی، مُهری با عنوان «سلامٌ علی ابراهیم» با تاریخ قمری ۱۳۲۴ برای خود فراهم می‌کند. در بین علمای قدیم مرسوم بوده که اسم یا عنوانی را با تاریخی در مهر خود نقش و در زیر اوراق رسمی و مکاتبات خود ممهور می‌کردند که این تاریخ، در واقع سال شروع کار ایشان و اتمام دروس حوزوی‌شان بوده است و خود گویای این است که وی از آن سال به رتق و فتق امور عامه مردم پرداخته است. با این سند معلوم می‌شود که شیخ، ۲۸ سال عمر خویش را صرف فعالیت‌های حوزوی کرده است.

سیدحجت‌الله موسوی‌چالوسی (۱۲۸۸-۱۳۳۴) فرزند سیدذبیح‌الله که دوره‌ای نیز امام‌جمعه شهرستان محل تولد خود یعنی چالوس بوده، تحصیلات ابتدایی خویش را در مکتب‌خانه زادگاه خویش فراگرفته است و سپس به روستای کاسگرمحله شیرود می‌رود و در حوزه آن منطقه، تحت زعامت شیخ ابراهیم مجتهد کاسگرمحله، به تحصیل علوم دینی می‌پردازد. وی در زندگی‌نامه‌اش که دست‌نوشته خود ایشان است، تأکید می‌کند که صرف و نحو، جامع‌المقدمات و سیوطی را در محضر مرحوم شیخ ابراهیم خلعتبری (۱۳۲۷-۱۲۵۴) معروف به آقا نجفی، در حوزه علمیه کاسگرمحله خوانده است. وی تأکید می‌کند که در این سال‌ها از محضر آقا نجفی بسیار استفاده کرده است و این خود گویای این است که در آن سال‌ها شیخ ابراهیم، با بنیان‌نهادن حوزه علمیه در کاسگرمحله از محضر استادان ارزشمندی همچون آقا نجفی نیز بهره برده است. در خاطره شفاهی از مرحوم موسوی‌چالوسی که به دیدار فرزند شیخ ابراهیم کاسگرمحله آمده بود، این قول‌نقل می‌شود که از ارتباط بین شیخ ابراهیم و مرحوم سیدعلی علم‌الهدی (۱۳۵۱-۱۲۷۳) مطلع بوده و همچنین تأکید کرده است که حجت‌الاسلام شیخ عبداللطیف سمامی‌رامسری (۱۳۵۸-۱۲۹۰) نیز به دستان شیخ ابراهیم ملبس به لباس دین شده است، اما متأسفانه از جزئیات این دیدارها و اتفاقات اطلاعات دقیقی در دست نیست.

در بررسی‌های تاریخی که درباره شخصیت علمی و همچنین گفت‌وگوهایی که با فرزند ایشان آقای حسین مجتهدی و دیگر نزدیکان شیخ ابراهیم داشتم، مطلع شدم در حال حاضر نیز از شاگردان شیخ ابراهیم فقط ملا میرزا آقافیروزی، آقا شیخ عیسی کاسگری و حجت‌الله موسوی‌چالوسی در دسترس و شناخته‌شده هستند.

همسر شیخ ابرهیم، پس از فوت شیخ به سال ۱۳۱۳ خورشیدی، در ۴۰ سال زندگی بعد از وی، هرگز به ازدواج فکر نکرد و در تنکابن با کارهای مختلف به کسب درآمد برای روزی فرزندانش پرداخت. با اینکه صغرا (دختر بزرگ شهربانو)، در کنار مادرش برای رشد و پرورش خواهر و برادران خود کمک شایانی به شهربانو می‌کند، اما شهربانو در این ۴۰ سال سختی، هیچ دلخوشی‌ای جز فرزندانش نداشت. همچنین سیف‌الله نعمت‌گرگانی، همسر صغرا که داماد بزرگ شیخ ابراهیم بود، بعد از مادر، نقش محوری مهمی در حفظ بنیان خانواده شیخ ابراهیم داشت.

شهربانو ستوده همسری بی‌نظیر و مادری فداکار پس از عمری تلاش برای حفظ میراث ماندگار شیخ ابراهیم، در سال ۱۳۵۳ خورشیدی برای همیشه چشم از این دنیای خاکی فرومی‌بندد، اما خاطرات حضور علمای قم در منزل شیخ ابراهیم در کاسگرمحله و همچنین خاطره دیدار میرزا کوچک‌خان و محمدولی‌خان خلعتبری‌تنکابنی ملقب به سپهسالار تنکابنی (۱۳۰۵-۱۲۲۵) با شیخ را در قالب کرامتی عجیب از همسر خویش، این‌چنین نقل می‌کند: روزی تعدادی از بزرگان آمدند صبح منزل ما و گفتند که به همراه امیر اسد، فرزند سپهسالار تنکابنی، ناهار جناب شیخ ما منزل شما میهمان هستیم. شهربانو به شیخ رو کرد و گفت که آقا ما در منزل برنج نداریم، شیخ نگاه لطیفی به همسر می‌کند و می‌گوید چرا هست! شما خوب نگاه نکردید. شهربانو مجددا تأکید می‌کند که آقا در کَلا (به گویش تنکابنی کوزه‌های بزرگ محل نگهداری برنج) را خوب نگاه کردم چیزی نبود! ابراهیم لبخندی می‌زند و می‌گوید: برو نگاه کن. شهربانو مجددا که بالای بام خانه می‌رود، با تعجب می‌بیند کوزه نگهداری برنج کاملا پر است، سریع به پایین می‌آورد و غذا را آماده می‌کند.

پس از صرف ناهار، امیر اسعد حاکم تنکابن که می‌بیند شیخ هفت فرزند صغیر و کوچک دارد، می‌گوید: شما فرزندان کوچک زیادی دارید! به خاطر حال این فرزندان هم که شده است این میزان زمین منطقه کاسگرمحله را به شما می‌دهیم، کشت برنج کنید تا هم منطقه آباد شود و هم فرزندان شما سیر شوند. ابراهیم با تبسم به حاکم تنکابن می‌گوید: «خداوند روزی آنها را از کرم خویش خواهد داد» و از قبول این‌دست هدایای شبهه‌ناک که حاکم تنکابن به او قصد داشت پیشکش کند، سر باز می‌زند؛ زیرا معتقد بوده این‌گونه هدایا زیبنده مقام علما نیست. وی تا پایان حیات خویش در کنار مسجد کاسگرمحله از زمین ارثی خویش حوزه علمیه‌ای برای طلاب تأسیس و تعداد زیادی شاگرد نیز تربیت کرد.

در زندگی شیخ ابراهیم نکات جالب زیادی نیز به چشم می‌خورد؛ یکی از برجسته‌ترین نکات تماس ایشان با حوزه علمیه قم یک هفته قبل از فوتشان بود که همه کتب خطی، اسناد علمی، مطالب و یادداشت‌های خویش را وقف کتابخانه حوزه علمیه کرده است. شهربانو این خاطره را به‌خوبی به یاد دارد و این‌گونه برای فرزندش نقل می‌کند: از حوزه علمیه قم برخی از علما سوار بر خودروی جیپ به تنکابن مسافرت کرده و کلیه کتب علمی، نسخ خطی، دست‌نوشته و یادداشت‌های شیخ ابراهیم را به قم می‌برند (نگارنده در این چند سال، به مراکز مختلف حوزوی و کتابخانه‌های شهر قم، مراجعات متعددی داشتم اما متأسفانه هیچ اثری از نام شیخ ابراهیم پیدا نکردم که واقعا جای تأسف دارد).

در خاطرات متدینین و سالخوردگان روستا این‌چنین حک شده، از پدرانشان شنیده بودند که اگر برای روضه یا منبری شیخ را دعوت می‌کردند و هدیه‌ای به او می‌دادند، شیخ ضمن قبول هدیه، قبل از آمدن به منزل در بین راه با نیازمندان و ایتام محل تقسیم می‌کرد. هرچند هنوز زیاد است افرادی در منطقه کاسگرمحله که از این دست روحیات و خاطرات با این بزرگمرد را شنیده و سینه به سینه نقل می‌کنند.

شیخ ابراهیم نیز مانند بسیاری از ساکنان روستای کاسگرمحله به شغل زراعت و کشاورزی مشغول بود. این مرد بزرگ در اواسط تابستان ۱۳۱۳ خورشیدی که در زمین زراعی خویش مشغول به کار بود، مورد نیش پشه مالاریا قرار می‌گیرد. این در حالی است که تنکابن اولین مریض‌خانه را در سال ۱۳۱۸ خورشیدی تأسیس می‌کند که در آن سال‌ها با کمبود طبیب نیز مواجه بوده است.

آبله و مالاریا دو بیماری شایع در مرگ‌ومیرهای مناطق شمالی کشور در آن برهه تاریخی بود؛ اما چون تنکابنی‌ها در سال ۱۳۱۰ خورشیدی آبله کوبیده بودند و تا آن زمان هنوز درمانی برای مالاریا نیامده بود؛ بنابراین بعد از یک ماه تب و لرز و خون‌ریزی در عصر سه‌شنبه ۱۳ شهریور ۱۳۱۳ خورشیدی هم‌زمان با ایام عزای حضرت صدیقه طاهره (س) این عالم بزرگ که عمری در راه علم مجاهدت کرد، پس از ۵۸ سال عبادت و بندگی خدا به جوار حق می‌پیوندد.

برای حسن ختام می‌خواهم اولین بار پس از ۴۰ سال خاطره کرامتی عجیب را نقل کنم؛ چراکه شاهدان معتقد بودند ممکن است موجب بدبینی شود؛ پس از گفتن و نقل این خاطره تا زمان حیات‌شان چشم‌پوشی کردند؛ اما با کسب اجازه از مراجع معظم تقلید توسط نگارنده، این‌جانب ترغیب شدم که نسبت به انتشار آن اقدام کنم. در صحبت با هادی کاسگری و سیدمیر بابا حسینی ثابت دو نفر از شاهدان عینی این واقعه که در قید حیات هستند، کسب دقیق اطلاعات کرده و به صحت این خاطره پی برده‌ام. در تنکابن روستایی به نام کراتکوتی است که امامزاده‌ای به‌عنوان سیدابراهیم در آن مدفون است که در زیر پای این امامزاده بزرگوار مقبره شیخ ابراهیم کاسگرمحله‌ای قرار دارد.

سیدمیر بابا حسینی ثابت که بیش از صد سال است خاندان آنها متولی آستان امامزاده ابراهیم (ع) روستای کراتکوتی هستند، برای اولین بار بعد از ۴۰ سال از کرامتی پرده برمی‌دارد که تا امروز در سینه خود به رسم امانت محفوظ داشته و در این یادداشت برای اولین بار است که این ماجرا مکتوب و منتشر می‌شود.

سیدمیر بابا حسینی ثابت متولد ۱۳۳۰ خورشیدی که بیش از ۴۵ سال است خادم و متولی این امامزاده است، بعد از انقلاب در سال ۱۳۵۹ خورشیدی تصمیم به بازسازی و مرمت صحن امامزاده مذکور می‌گیرد. از آنجایی که بنای امامزاده گلی و کوچک بوده است، بنای قدیمی تخریب و اتاقی بزرگ‌تر در روی مقبره امامزاده احداث می‌شود. با فاصله کمی از انتهای قبر این سید جلیل‌القدر مدفن شیخ ابراهیم با آجرچینی‌های مطبق قرار داشت. سیدمیر بابا به دیدن سیدهادی میرابوطالبی می‌رود که در آن زمان روحانی مورد وثوق مردم در منطقه بوده است و از او به جهت تخریب آجرچینی‌های سنگ قبر شیخ ابراهیم و مرمت بنای امامزاده سؤال می‌کند. میر ابوطالبی تأکید می‌کند که باید از هرگونه تخریب سنگ قبر و آجرچینی‌ها و مرمت اتاق امامزاده که منجر به نبش قبر و بی‌احترامی به آن سید جلیل‌القدر شود، اجتناب شود.

حسینی ثابت ۳۸ساله به همراه هادی کاسگری ۴۵ساله و فرج‌الله برکنده ۴۲ساله و سیدحسین حسینی ۵۰ساله برای تخریب ساختمان گلی امامزاده و سنگ مزار شیخ ابراهیم، در آنجا حاضر می‌شوند.

حسینی ثابت در ابتدا حرف میر ابوطالبی را به دوستانش یادآوری می‌کند؛ اما با کندن پی ساختمان و ساخت بنای امامزاده مجبور می‌شوند بخشی بیشتر از خاک روی قبر شیخ ابراهیم را هم بردارند که متوجه می‌شوند بیل به سطح سنگ لحد مزار شیخ برخورد کرده است. گل‌ها را کنار زده و بنای پی را تنظیم می‌کنند، به دلیل مرطوب‌بودن و سست‌بودن خاک آن محل و سنگینی این عزیزان در اطراف مدفن شیخ، ناخودآگاه بخشی از دیواره مقبره شیخ ابراهیم مجتهد فرو می‌ریزد. صحنه عجیبی هست و همگی گریه می‌کنند و میر بابا حسینی که دقیقا بالای قبر نشسته از هوش می‌رود. داستان این‌گونه بود که جنازه شیخ پس از ۴۶ سال، سالم و حتی آب کفن و تری بدنش هم کاملا مشهود بود. حسینی ثابت وقتی این حادثه را برای این‌جانب نقل کرد، گفت: سال‌ها بعد به صورت محرمانه این خاطره را به پسر شیخ گفتم و جوابی را که حسین مجتهدی فرزند شیخ ابراهیم به حسینی ثابت داد، نگارنده مجددا با نقل این خاطره از خود مجتهدی شنیدم.

وقتی به ایشان گفتم زمانی شما داستان فروریختن قبر و سالم‌بودن جنازه پدرتان را شنیدید، چه واکنشی نشان دادید! با آرامش و متانت گفت: ما از شما علما شنیدیم کسانی که جان، مال و عمرشان را برای خدا وقف می‌کنند، بدنشان حتی بعد از مرگ هم سالم می‌ماند و نمی‌پوسد، پس تعجب نکردم؛ اگر خلافش را می‌گفتند متعجب می‌شدم.

از شاهدان این کرامت هم‌اکنون هادی کاسگری و میر بابا حسینی ثابت در قید حیات هستند و آن دو نفر دیگر به رحمت ایزدی پیوستند. حسین مجتهدی آخرین فرزند شیخ ابراهیم هم که متولد ۱۳۰۹ خورشیدی است و هم‌اکنون در سن ۹۱سالگی به سر می‌برد، در روستای زادگاهش کاسگرمحله به شغل کشاورزی مشغول است.

امید است این یادداشت که نگاهی کوتاه و گذرا به زندگانی این عالم غریب داشته، موجب رضای حق تعالی قرار گرفته باشد. نگارنده در پی کشف حقیقت بوده؛ بنابراین از همه اهل علم درصورتی‌که اطلاعات و مطالبی که به درک بیشتر حقیقت کمک کند، استقبال کرده و دست همکاری را به سوی همه مخاطبان عزیز دراز می‌کنم.

یادداشت

یادداشتی بر درخت گردو

سپیده شهیدی*

● بعدازظهری که «رش هرمه» غرق در خردل شد...

فیلم سینمایی «درخت گردو» ساخته محمدحسین مهدویان یک ملودرام تکان‌دهنده به شیوه‌ای مستندگونه روایتگر فاجعه بمباران شیمیایی سردشت در تیرماه سال ۶۶ است.

فیلم با نریشن هما، «مینا ساداتی» و تصویر مردی در حال احتضار در زمان حال آغاز می‌شود با یک فلش‌بک؛ دوربین سوم شخص مهدویان از درخت گردو به گذشته سفر می‌کند. داستان روایتگر سرنوشت پر از رنج و آلام مردمان آسیب‌دیده منطقه کردنشین سردشت از توابع استان آذربایجان غربی و با محوریت شخصیتی به نام «قادر مولان‌پور» با بازی درخشان و متفاوت «پیمان معادی» است. مردی که تمام اعضای خانواده خود را در بمباران شیمیایی سردشت از دست داد و آنها را زیر درخت گردویی به خاک سپرد.

شخصیت شناخته‌شده قادر مولان‌پور برای اکثر کردها، سمبل ایستادگی و مقاومت در برابر فجایع ناشی از بمباران شیمیایی است که زیر بار حجم مصائب و مشکلات، قربانی‌شدن سه فرزند خردسال و همسر باردارش، کمر خم نکرد. پیمان معادی به درستی توانست مقاومت شخصیت قادر به‌عنوان یک مرد کرد را به تصویر کشیده و به این کاراکتر هویت ببخشد.

در دقایق ابتدایی و انتهایی فیلم شاهد سکانس‌هایی از حضور پیمان معادی در دادگاه لاهه هستیم که مصیبت وارده بر زندگی‌اش را با ایستادگی برای قضات و حاضران در جلسه بیان می‌کند. قادر مولان‌پور در سال ۸۴ در دادگاه لاهه به‌عنوان شاهد فاجعه بمباران شیمیایی سردشت، در جریان محاکمه فرانس فان آنرات تاجر هلندی که به اتهام فروش تسلیحات شیمیایی به دولت عراق، همکاری در جنایت جنگی و نسل‌کشی به ۱۷ سال حبس محکوم شد، به همراه چند نفر دیگر از بزه‌دیدگان این جنایت جنگی شرکت کرد.

پس از بیان آن خاطرات تلخ از زبان قادر، جو دادگاه که به‌شدت متأثر از وضعیت کشته‌شدن همسر، پسران دوقلو و دخترش شهین بود، در پی دقایقی سکوت و سرازیرشدن اشک حضار، قاضی از او پرسید «چرا این‌قدر امیدواری؟» و قادر پاسخ داد: «اگر ما کردها امیدوار نبودیم خیلی زودتر از بین رفته بودیم!».

درخت گردو با شعار علیه فراموشی قصد دارد واقعه‌ای نسبتا فراموش‌شده در زمان جنگ ایران و عراق را به ما یادآوری کند. یادآوری جنایت تاریخی رژیم عراق در جنگ تحمیلی که از وحشیانه‌ترین و غیرانسانی‌ترین اقدام‌های نظامی، استفاده از سلاح کشتارجمعی به‌ویژه سلاح شیمیایی علیه غیرنظامیان، زنان و کودکان بوده است. در حمله نیروی هوایی عراق در تابستان ۶۶ به منطقه سردشت، علاوه بر چهار نقطه اصلی شهر، روستاها و مناطق پیرامون ازجمله روستای «رش هرمه» و منطقه «دشت کپران» با استفاده از سلاح شیمیایی بمباران شدند و ۱۳۰ نفر از ساکنان غیرنظامی شهر در همان دقایق نخستین کشته و هشت هزار نفر نیز در معرض گازهای سمی قرار گرفتند و مسموم شدند. اگرچه ابعاد تراژیک و تعداد قربانیان این جنایت بزرگ جنگی چندان مورد توجه رسانه‌ها و نهادهای حقوق بشری جهان قرار نگرفت اما هیچ جنایت جنگی هرچند در ابعاد کوچک نباید از منظر دادگری و وجدان‌های آزاد بشری دور یا مستور بماند.

فیلم درخت گردو با تمام نقاط قوت و ضعف خود سوگنامه‌ای است برای بیان حوادث به‌شدت تلخ و دردناکی که برای هم‌وطنان کرد ما در سردشت رخ داد. مهدویان به‌راحتی و با ظرافت خاصی احساسات و عواطف مخاطب را درگیر می‌کند. صحنه‌سازی‌های بدون اغراق در مقام بیان حقیقت با تصاویر ناراحت‌کننده از کودکان، زنان و مردان مبتلا به تاول‌های شیمیایی، صورت‌های سوخته، صدای سرفه‌های شدید و بی‌امان مردم، نفس‌های به شماره افتاده و شیون قربانیان با آمیختگی موسیقی محلی زیبا و محزون «حبیب خزایی‌فر»، دست به دست هم می‌دهد تا هر مخاطبی تاب و تحمل نظاره واقعیات به نمایش درآمده را نداشته باشد.

تماشای این فیلم برای کودکان زیر ۱۳ سال توصیه نمی‌شود.

*دکترای حقوق کیفری و جرم‌شناسی
مدرس دانشگاه